چرا صلح را نادیده می‌گیرند

قبل از این که ماشه را بچکانیم...

در طول چندهزار سال تمدن بشری ۲۶۸سال جنگ نداشته‌ایم

لیلا مهداد| دل مرد برای دلداده‌اش تنگ شده. در ایستگاه رادیویی ارتش آلمان هستیم در «بلگراد». ماجرا برمی‌گردد به سال ۱۹۴۱. فرمانده به سرباز دستور می‌دهد بدود پایین و با چند صفحه موسیقی برگردد. سرباز آلمانی فورا به اتاق آرشیو می‌رود اما در آن بسته‌است. برای همین به زیرزمین می‌رود و با چند صفحه خاک‌خورده برمی‌گردد. فرمانده داد می‌زند: «اینها چیه دیگه؟» سرباز می‌گوید: «چیز دیگه‌ای نداریم قربان! فقط اینها مونده...» فرمانده با اکراه یکی از صفحه‌ها را برمی‌دارد و در جعبه جای می‌دهد؛ روی آن نوشته «نغمه نگهبان جوان». درواقع آهنگی است که دوسال پیش در آلمان منتشر شده اما هیچ‌کس آن را نخریده و شکست سختی خورده. کل فروش آن در سال ۱۹۳۹، هفتصد نسخه بوده! در هر حال چاره‌ای نیست. تا فردا صبح باید برای موسیقی‌های بهتر صبر کرد و حالا هم نمی‌شود رادیو را بدون موزیک رها کرد. فرمانده آن را در جعبه می‌گذارد و سر کارش برمی‌گردد اما فردا در اوج ناباوری خبر می‌رسد که هزاران نامه از سربازان آلمانی در آفریقای شمالی رسیده. آنها از رادیو درخواست کرده‌اند آهنگ «نغمه نگهبان جوان» را دوباره پخش کنند! فرمانده متعجب است. دوباره سرباز را صدا می‌زند و می‌گوید صفحه‌ای را که دیشب گذاشته بیاورد. سرباز هم می‌رود و این صفحه را می‌آورد. خواننده‌ای که دوسال پیش هیچ طرفداری نداشته حالا هزاران نفر شیفته پیدا کرده. او ترانه‌ای می‌خواند رو به معشوق خود «لیلی مارلین». فرمانده آن را دوباره پخش می‌کند و در کمال ناباوری هفته بعد خبر می‌رسد از اداره تبلیغات آلمان که در ساعات پخش این آهنگ، سربازان دست از جنگ می‌کشند. نه تنها سربازان آلمانی، بلکه سربازان ارتش انگلیس هم که در شمال آفریقا رودرروی آلمانی‌ها ایستاده‌اند، آتش نمی‌کنند. امواج رادیویی می‌رفته و به سربازان انگلیسی آن‌سوی خط می‌رسیده و آنها با این که معنی ترانه را نمی‌فهمیدند اما چنان تأثیر می‌پذیرفتند که برای چند دقیقه انگشت‌شان را از روی ماشه برمی‌داشتند. سربازان آلمانی موقع پخش ترانه آن را کم‌کم زیر لب زمزمه کردند و سربازان انگلیسی هم در بندبند ترانه با چشم‌های به اشک نشسته نجوا کردند «کجایی لیلی مارلین؟» ترانه چنان تاثیری گذاشته بود که هر دو طرف موقع پخش آن، دست از جنگ می‌کشیدند. وزیر تبلیغات آلمان نازی، گوبلز، وارد عمل شد. او از این ترانه متنفر بود و حتی دستور داد پخش آن را در شهر ممنوع کنند. با این حال نتوانست جلوی موج مخالفت سربازان نقاط مرزی بایستد. سربازهای خسته از جنگ آن‌قدر این آهنگ را دوست داشتند که دستور پخش آن دوباره رسید. بعدها همچنان شهرت و محبوبیتی پیدا کرد که به زبان‌های مختلف ترجمه شد و در سراسر جهان پیچید. ترانه‌سرا زبان حال سربازی را سروده بود که دلش برای معشوقه تنگ شده. همین! امانوای جهانی آن هر سرباز به جنگ رفته‌ای را در خود فرو می‌برد؛ چه آلمانی باشی، چه انگلیسی، چه دوست باشی، چه دشمن. بعدها یکی از سربازان آلمانی درباره این ترانه نوشت: «ما داشتیم تک‌به‌تک می‌مردیم اما دل به این خوش داشتیم که همزمان زیر لب بخوانیم کجایی لیلی مارلین؟» ۱۰ سالی می‌شود که تقویم‌ها روزی را به صلح اختصاص داده‌اند تا شاید واژه غریب جنگ را مغموم کنند و ۴۵ سال صلح -از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰- را دوباره و دوباره تکرار کنند تا شاید تعداد سال‌های برقراری صلح از ۲۶۸ سال در طول چندهزار سال تمدن بشری بیشتر شود اما یاری تقویم‌ها کمکی نکرده و همان‌طور که ما جهان را تشنه جنگ می‌بینیم، می‌توانیم رد جنگ را در تقویم همه کشورها و جوامع ببینیم و گویی رسم همیشه بر این بوده تا عشق، صلح، آرامش و امید، قربانی واژه غریب جنگ باشند، همان‌طور که هنوز هم هستند. گویی صلح برای بشر تنها در حد واژه‌ای بوده که توانسته به راحتی از کنار آن بگذرد، البته نه همه جامعه بشری بلکه آدم‌های خودخواهی که جنگ‌ها را به راه می‌اندازند تا بازار بزرگی برای خود دست‌وپا کنند، چون بر این عقیده‌اند که جنگ یک ضرورت اقتصادی است- «میخائیل دیمیتریف» مدیر سازمان فدرال همکاری‌های فنی نظامی روسیه حجم قراردادهای تسلیحاتی سال ۲۰۱۱ این کشور را حدود ۴۸ میلیارد دلار اعلام کرده است. این فروش در مقایسه با سال ۲۰۱۰، ۹/۵ میلیارد دلار افزایش داشته است. ترکیه سال ۲۰۱۱، هشتصد میلیون دلار صادرات اسلحه داشته است: «توجه داشته باشید که ترکیه جزو اقتصادهای نوظهور است و این مسأله نشان می‌دهد که -اقتصاد اسلحه- چقدر جدی است. انگلستان ۲ میلیارد پوند از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ فقط سلاح فروخته است. هلند ۷۳۰ میلیارد دلار فروخته است. امارات ۱۷ میلیارد دلار خریده است و تنها در یک سال عربستان ۸۰ میلیارد دلار سلاح آن هم فقط از آمریکا خریده است، البته برخی بر این باورند که مولفه‌هایی مانند محیط‌زیست، سرشت بشری، فرهنگ، تکنولوژی و حتی عقل دلایل جنگ هستند و براساس این دیدگاه جنگ پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است و بشر از روی طبیعت و سرشت خود جنگ‌ها را به راه می‌اندازد! بشر امروزی برای جاری کردن صلح راهی جز این ندارد که در وهله نخست تعارضات درونی خود را حل کند و با خود به صلح برسد، گام بعدی شناخت دیگران و سومین مرحله صلح با محیط است، درواقع صلح آموختنی است و بشر امروز باید بیاموزد که چطور خواسته اجدادی خود را محقق کند. همان‌طور که عده‌ای از ملیت‌ها و نژادهای مختلف دور هم جمع شده‌اند تا گمشده بشری را به بهترین شکل ممکن معنا کنند. نمادشان کلاه سفید است و به نام «کلاه‌سفیدها» معروف شده‌اند و از سال ۲۰۱۳ تاکنون در مناطق مختلف جنگی حاضر می‌شوند تا در اوج بی‌طرفی تنها پیک صلح و امید باشند. گروهی که با نجات ۶۲ هزار انسان می‌خواهند به بشر یادآوری کنند که صلح رنگ و نژاد و دین نمی‌شناسد و برازنده همه انسان‌هاست. این گروه امسال از نامزدهای صلح نوبل نیز بود، البته کتاب‌ها، مقالات، شعرها و نقاشی‌های زیادی در طول تاریخ بشری برای صلح نوشته و کشیده شده‌اند، آدم‌های زیادی مسافت‌های طولانی را رکاب زده‌اند تا سفیر صلح باشند و همه اینها برای این بوده که به بشر یادآوری کنند با صلح زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند. بشر مدرن امروز باید بیاموزد که هیچ فرهنگ و تمدنی نباید تحقیر شود و همه جوامع انسانی باید احترام و تکریم به یکدیگر را بیاموزند. درواقع ابتدای جهان با صلح آغاز شده و با صلح نیز به پایان می‌رسد و در این میان بشر دچار کشمکش است، کشمکشی که شاید بتوان همین جنگ‌ها را بخشی از آن نامید. جهان نیازمند صلح پایدار است و برای رسیدن به این رؤیا باید گفت‌وگوی متوازن را بیاموزد، گفت‌وگویی که حرف‌ها زده و شنیده شوند؛ بی‌هیچ قضاوت و داوری‌ای. همه انسان‌ها به هم وابسته هستند و این خودخواهی است که شکل و شمایل‌های مختلف به خود می‌گیرد تا از این وابستگی بکاهد.

عکس: EPA

تغییر نگرش‌ها الزامی است

لطف‌الله آجدانی | پژوهشگر تاریخ

وقتی برابر این پرسش قرار می‌گیریم که چرا در طول تاریخ، جوامع بشری بیشتر شاهد جنگ بوده و صلح قربانی چه چیزی شده است، نخست باید یک درک هرچه صحیح‌تر از پدیده‌شناسی مفهوم جنگ و صلح داشته باشیم. آیا اساسا جنگ پدیده‌ای نامطلوب و شوم بوده و صلح ارزش مطلقی است که پیوسته باید در پی آن باشیم یا این که جنگ گاه ضرورت ناگریز و اجتناب‌ناپذیر و دارای کارکردهای مثبتی نیز هست. اساسا چه تعریفی از جنگ و صلح داریم. عوامل و ریشه‌های بروز انواع جنگ‌ها کدام‌اند و الزامات دستیابی به صلح و صلح پایدار جهانی چیست؟ در تعریف جنگ گفته‌اند جنگ عملی مبتنی بر زور و خشونت است برای مجبور کردن دیگران به انجام خواسته‌های‌مان و در لغت جنگ به معنی حرکت و پیشروی گروهی است. به همین دلیل برخی از کشورها با هدف نفی جنگ نام وزارتخانه جنگ خود را به وزارتخانه دفاع تغییر داده‌اند. علل و انگیزه شکل‌گیری جنگ‌ها متعدد و متفاوت است. مارکسیست‌ها معتقدند جنگ محصول مستقیم بازار آزاد و نظام طبقه‌بندی اجتماعی و تضادهای منافی ناشی از آن طبقه‌بندی است. در نظریه‌های جمعیت‌شناسی کسانی مانند توماس مالتوس افزایش جمعیت و کمبود منابع را عامل اصلی جنگ‌ها می‌دانند. اما کسانی مانند گری فولر براساس نظریه تورم جوانی جمعیت اضافه شدن جمعیت جوان و کمبود موقعیت‌های شغلی در یک نظام اجتماعی تقسیم کار را عامل اصلی جنگ‌ها می‌دانند. براساس نظریه موازنه قدرت اعتقاد بر این است که یک کشور از قدرت‌گیری بیشتر دست برندارد. طبق این نظریه نظام بین‌المللی اگر توزیع قدرت در آن موازنه بیشتری داشته باشد، باثبات‌تر است، در حالی که حرکت به سوی تک‌قطبی شدن براساس این نظریه باعث بی‌ثباتی و جنگ می‌شود. اما در نظریه انتقال قدرت برخلاف نظریه موازنه قدرت احتمال بروز جنگ در شرایطی که قدرت به شکل برابر توزیع شده باشد، بیشتر است. این دیدگاه از برتری یک قدرت حمایت می‌کند. یا نظریه انحراف اذهان معتقد است سیاستمداران برای انحراف اذهان عمومی یا ایجاد و کسب حمایت مردمی از جنگ استفاده می‌کنند. همچنین استقلال‌طلبی، رویکرد مبتنی بر گسترش ادیان یا دیگر نظام‌های ایدئولوژی در مناطق بین‌المللی، قدرت‌طلبی، ثروت‌طلبی و گسترش مرزهای جغرافیایی از دیگر عوامل ایجاد جنگ‌ها تلقی شده‌اند. فیلسوفانی چون کانت و ولتر ضد جنگ هستند اما فیلسوفانی همچون هگل و نیچه از ستایشگران جنگ به‌شمار می‌آیند. هگل برای جنگ خصوصیت تعالی‌دهنده قایل است و نیچه با دفاع از جنگ‌های بی‌رحمانه و عاری از ترحم، سنگدلی را از فضیلت‌های جنگ می‌داند. امروزه گسترش علم و فناوری‌های نوین و کاربرد آن در ساخت تسلیحات نظامی را یکی دیگر از عوامل تشدید جنگ‌ها دانسته‌اند اما هزینه‌های بسیار سنگینی که جنگ‌ها می‌تواند برای جوامع بشری داشته باشد موجب هراس بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها از جنگ و توجه آنها به ضرورت صلح شده است. اما تحقق صلح الزاماتی دارد و تا زمانی که این الزامات شکل نگیرد، صلح قربانی جنگ می‌شود. وقتی صحبت از تحقق صلح به میان می‌آید درواقع تحقق آن مستلزم یک مسئولیت و وفاق مشترک، همه‌جانبه و گسترده است. این مسئولیت اجتماعی مشترک در نخستین گام خود معطوف به یک صلح معرفت‌شناختی است. طبق رهیافت‌های معرفت‌شناختی، صلح یعنی گفت‌وگو. گفت‌وگو نیازمند توانایی برای گفت‌وگو با دیگران است. تا زمانی که قدرت گفت‌وگو با دیگران به وجود نیاید و گسترش نیابد امکان جنگ بیشتر از امکان صلح است. گفت‌وگو پیش‌زمینه فهمیدن دیگران است. وقتی دیگری را می‌فهمیم صلح آغاز می‌شود. همچنین درک وابستگی و نیازها و منافع متقابل از مهم‌ترین عوامل صلح است، دو گروه، دو ملت و دو دولت زمانی با یکدیگر در صلح خواهند بود که می‌دانند زندگی و منافع‌شان به‌هم‌وابستگی جدی دارد. فهم این وابستگی متقابل به معنای یافتن نقطه تعادل برای تأمین منافع مشترک و احترام متقابل است. به اعتقاد من برای رسیدن به صلح پایدار منطقه‌ای و جهانی باید درک مشترکی از نیازها، وابستگی‌ها و منافع مشترک در میان ملت‌ها و دولت‌ها به وجود بیاید. لازمه این درک مشترک گفت‌وگو در یک فضای عقلانی و عادلانه مبتنی بر احترام به حقوق متقابل است. تحقق فضای گفت‌وگوی عاقلانه و عادلانه خودمستلزم تغییر نگرش‌هاست.

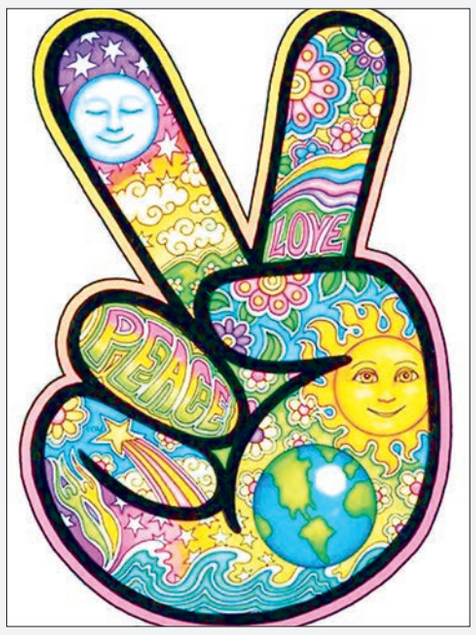

پرسش از چیستی جامعه

سیدجواد میری | جامعه‌شناس

پرسش از صلح یا جنگ، پرسش از چیستی جامعه است. در نگاه ادبای روس به‌خصوص تولستوی زمانی که صحبت از جامعه و جنگ و صلح می‌شود، این مسائل را مطرح می‌کنند که اساسا پرسش از جامعه یا به عبارت دیگر پرسش از جنگ و صلح، پرسش از چیستی جامعه است. یعنی این که در جامعه انسانی در سطح فردی وجود غرایض مختلف، تهاجم‌های بسیاری را رقم می‌زند. در سطح اجتماعی نیز نیروها، قشرها، طبقات و خواست‌ها فراوانی وجود دارد. در نگاه به جامعه در سطح کلان برخوردهای بیشتری دیده می‌شود. اگر ما نتوانیم این برخوردها را چه در سطح فردی و چه در سطح کلان مدیریت کنیم، اساسا همیشه می‌توانیم منتظر ناهمواری‌ها، بحران‌ها، خطرها، ریسک‌ها و در انتها تنزل، نزاع و جنگ باشیم. زمانی که از نبود صلح صحبت می‌کنیم، این پرسش مطرح می‌شود که ما اساسا باید چگونه جامعه را مفهوم‌سازی کنیم؟ آیا امر اجتماعی فی‌نفسه امری است که ذاتا از درون زندگی انسان‌ها بیرون می‌آید یا نیازمند مدیریت است. در این زمینه چند رویکرد مختلف وجود دارد. برخی معتقدند اساسا یکی از عواملی که باعث می‌شود در جوامع انسانی ما شاهد جنگ باشیم، نقش حاکمیت‌هاست. در دوران مدرن و سرمایه‌داری وقتی می‌خواهیم مفهوم صلح را مطالعه کنیم، این پرسش پیش می‌آید که اساسا امکان فهم صلح بدون فهم نظام سرمایه‌داری وجود دارد یا نه؟ برخی معتقدند خود نظام سرمایه‌داری به دلیل شیوه تولید و توزیع قدرت، ثروت و منزلت موجب ایجاد نابرابری‌های بنیادی و نهادینه‌شده می‌شود و خود این باعث ایجاد جنگ در سطح جهانی می‌شود. به‌عنوان مثال در جنگ جهانی اول و دوم قدرت‌های صنعتی سعی داشتند بازار را به سمت خود سوق بدهند. درواقع تلاش داشتند بازار جهانی را تحت سیطره خود دربیاورند. در بیشتر مواقع ناتوانی در ایجاد این سیطره جنگ‌های بزرگی را در دنیا رقم زده است. البته سوال دیگری نیز وجود دارد این که اگر نظام سرمایه‌داری عامل ایجاد جنگ‌هاست چرا طی ۷۰ سال گذشته در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری جنگی اتفاق نیفتاده است و بیشتر جنگ‌ها به جای این که در اروپای غربی یا آمریکا باشد، در خاورمیانه و شاخ آفریقا و آمریکای لاتین اتفاق می‌افتد! شاید دلیل آن این باشد که نظام سرمایه‌داری برای حرکت نیازمند انرژی است و مرکز انرژی جهان در خاورمیانه و یکی از شاهراه‌های بزرگ انرژی جهانی است و به انحای مختلف قدرت‌هایی که می‌توانند تولید ثروت کنند، رقابت‌هایشان را به جای این که در سرزمین‌های خود انجام دهند آن را به مناطق دیگر صادر کرده‌اند. درواقع یکی از علل نبود صلح در سطح جهانی این است که نظام سرمایه‌داری درون خود معمولا از طرفی تولید ثروت می‌کند و از سوی دیگر تکاثر ثروت را دارد و ایجاد نابرابری اجتماعی می‌کند و از همه مهم‌تر این که جنگ را به مناطقی استراتژیک منابع صادر می‌کند. در این شرایط و نظام آیا صلح امکان‌پذیر است؟ ما نیازمند این هستیم که یک رؤیای بزرگ، یک چشم‌انداز و یک فلسفه جهانی داشته باشیم. چیزی که به زندگی انسان‌ها معنا، رؤیا و چشم‌انداز می‌داد معمولا ادیان و مذاهب بودند. ادیان مختلف در طول تاریخ قدرت بازآفرینی به انسان می‌دادند تا انسان بتواند متکی بر خاطرات جمعی و آیین‌های جمعی جامعه را بازسازی کند، ارتباطات خود را گسترش بدهد و چشم‌اندازی برای انسان‌ها به وجود بیاورد که برمبنای آن انسان‌ها بتوانند مفهوم انسانیت را فراسوی نژاد و رنگ و دین و مذهب بازسازی کنند. اما متاسفانه در حال حاضر مذهب بهانه‌ای شده برای راه‌اندازی جنگ‌ها. متاسفانه انسان امروز چشم‌اندازی که بتواند به آینده او معنا ببخشد و در این معنابخشی یک صلحی هم درون خود و هم در سطح جامعه وجود داشته باشد در دور دست دارد و به‌نظر می‌رسد نمی‌تواند به آن دست بیابد. در جهان امروز از عنصری به نام تکنولوژی نه به معنای وسایل، بلکه به این معنا که خلأ معنایی را در یک دنیای تکنولوژی‌زده پر استفاده می‌شود. در دنیای تکنولوژی انسان‌ها باید بتوانند براساس ابزارآلات، تکنولوژی جمعی را درست کنند تا به یک معنا و مفهوم برسند که خود این مسأله ایجاد اضطراب می‌کند. به عبارت دیگر نبود یا کمبود یا غیبت صلح در زندگی انسان‌ها و فوران تنهایی و اضطراب و پریشان‌حالی یکی از دلایل بنیادینش این است که برای انسان بزرگترین پرسشی که مطرح است این که من کیستم؟ از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؟ سوالی که انبیا و اولیا و فلاسفه برای آن پاسخ داشتند و به انسان یاد می‌داد که چگونه قناعت، صبر و... داشته باشد. تمام نظام معنایی که به‌گونه‌ای وضع و موقعیت انسانی‌اش را تشریح می‌کرد، از میان رفته‌است.

صلح جدا از زندگی نیست

اهورا ایمان | شاعر و ترانه‌سرا

پیدایش صلح و جنگ به زمانی برمی‌گردد که بشر از تنهایی نجات پیدا کرد و متوجه شد فرد دیگری نیز روی این کره‌خاکی وجود دارد و تا زمانی که آخرین دو نفر روی این کره‌خاکی زندگی کنند، این مقوله وجود خواهد داشت، انگار این مسأله در ذات بشر نهفته است. به نظرم از همان نخستین دو نفر تا آخرین دو نفر این کره‌خاکی امید به صلح وجود داشته و تا آخر هم در دل بشریت وجود خواهد داشت، چون اگر وجود نداشت جهان خیلی خیلی زودتر از این که به ما برسد از حرکت می‌ایستاد و این دور گردون و چرخه بشر سکون را اختیار می‌کرد. این که ما هنوز نفس می‌کشیم و زندگی جریان دارد، یعنی هنوز انسان امید دارد روزی جهان پر از صلح را به نظاره بنشیند، اگرچه در حال حاضر این صلح گاهی هست، گاهی نیست، زمانی تداوم دارد و زمانی کوتاه است. به نظر من، کسی که با هنر سروکار دارد امید به صلح‌بخشی از صلح است، همان‌طور که ترس از مرگ بخشی از مرگ است، درواقع ترس از جنگ انگار که در جنگی اگر چه خود جنگ به مراتب چهره‌ای زشت‌تر و وحشتناک‌تری دارد؛ ترس از جنگ باعث می‌شود روی خوش زندگی را نادیده بگیریم، همان‌طور که امید به صلح برای کسی که در دل جنگ است می‌تواند او را به آینده و چشیدن طعم خوش زندگی امیدوار کند. اگر به همین کشورهایی که در حال حاضر چهره زشت جنگ را در کشورشان به نظاره نشسته‌اند بنگریم حتی ساعتی آتش‌بس آنها را امیدوار می‌سازد که این کشتار پایان بگیرد و این ساعات طولانی بشوند، چون آنها در همان یک ساعت زندگی به قدا ست زندگی پی می‌برند. به نظرم صلح کمال معنا و تعبیر تقدیس زندگی است. در حقیقت صلح به‌خودی خود ارزشی ندارد، وقتی که زندگی وجود نداشته باشد پس صلح است به امید زندگی. از آن جایی که در سایه صلح، زندگی، زندگی است و جهان آرام‌تر و بهتری برای زیستن خواهیم داشت، همه انسان‌ها شیفته صلح‌اند، چون شیفته زندگی هستند. ما به‌عنوان کشوری دارای هزاران سال تمدن و فرهنگ همیشه در پی صلح بودیم و در طول تاریخ هیچ جنگی را شروع نکردیم اما در میان کشورها هستند جوامعی که براساس منافع شخصی و شاید پندارهای اشتباه‌شان چهره دنیا را با جنگ چهره‌نازیبایی کرده‌اند اما با همه این اوصاف هنوز امید رسیدن به صلح در دل بشریت وجود دارد، چون اگر روزی این امید بمیرد، جهان از حرکت باز خواهد ایستاد. صلح، امید است؛ امیدی که زندگی‌ساز است. بشری که از امنیت و آرامشش مطمئن نباشد هیچ قدمی برای زندگی نمی‌تواند بردارد؛ در ۸ سالی که مادر گیر جنگ و بمباران بودیم، پدری که دست فرزند و خانواده را می‌گرفت و به پناهگاه می‌رفت یا کسی که خانواده‌اش را از شهرهای مرزی به شهرهای امن‌تر می‌فرستاد درواقع در پی زندگی بود. به تصور من معنای صلح جدا از زندگی نیست و در حقیقت در دل زندگی جادارد.